



۲۰۲۱/۱۱/۲۱



دوکتور محمد اکبر یوسفی

«تغییر از طریق تقرب»

اینک نزدیک به شصت و پنج سال درگذر است، که چنین شیوه «تفکر سیاسی»، که در عنوان این مطلب تعیین شده است در سیاست خارجی آلمان، که مبداء آن در شرایط «جنگ سرد» نشانی شده است، حاصل سودمند داشته و مایه خوشبختی برای مردم آنکشور نیز، در تاریخ کشور آلمان پس از جنگ دوم جهانی شده است. این مفهوم از همان آغاز به عنوان طرز العمل در مثنی سیاسی وزارت خارجه کشور نیز جا گرفته است. «ولفگنگ شتینکه» (Wolfgang Stenke) به تاریخ ۱۵ جولای ۲۰۱۳م، می نویسد که: «دو سال بعد از اعمار دیوار برلین و بحران کیوبا، ویلی برانت» (Willy Brandt) که در آنزمان شاروال برلین بوده است، با همکار خود «ایگون بار» (Egon Bahr)، در جستجوی راه های صلح آمیز، بوده اند، تا بر فضای «جنگ سرد» غلبه حاصل کنند. «بار» به ستراتیژی تغییر یافته، یک نام شایسته تفکر، بخشیده است.» حال بر می گردیم به وضعیت کنونی «بحران» شدید بیش از ۴۳ سال افغانستان. از ۱۵ ماه آگست تا امروز، قریب ۱۰۰ روز سپری شده است. در بسیاری از جوامع که دارای سیستمهای سیاسی با «ثبات» و «سیکولاریزم» تحکیم یافته و دیموکراتیک اند، حکومت های نو انتخابی آنها، معمولاً پس از ۱۰۰ روز، عملکرد تیم کاری حکومت های آنانرا گزارش می دهند و مردم آن کشورها، همزمان، تصاویر خود آنانرا هم از قابلیت کاری و مهارت و پشت کار بودن زمامداران انتخابی آنها، بر می دارند. با وجود آنکه، یک ضرب المثل عاقلانه می آموزد که، «شیطان در تفصیل نهفته است»، اما درین نوشته از تفصیل دوری می جوئیم و فقط روی چند نکته محدود، که درین بیست سال عوامفریبانه و خیلی آزار دهنده نیز بوده است، و در عین حال اصلاً نقش سنگین ویرانگر داشته است، اکتفاء می کنیم. در بیست سال اخیر، در واقعیت امر، پس از جنگ دوم جهانی، که با «تکنالوژی جدید جنگی» و سلاح های کشتار جمعی، «شکل و ماهیت» جنگ های «کلاسیک» را، مطابق تحلیل و ارزیابی «هنا آرینت»، کاملاً تغییر داده است، این اقدام «سرکرده قدرت بزرگ»، به عنوان تحفه شناخته شده خونین، از آدرس «قدرت بزرگ»، برای مردم ما، به هر بهانه که صورت گرفته است، ثبت تاریخ شده است. سیاست این قدرت بزرگ را باید در وقفه های زمانی متفاوت بطور مشخص بررسی کرد. در یک سلسله مقالات اخیر این نویسنده، تحت عناوین متعدد، منجمله «کلانهای افغانستان کیانند؟»، «سیکولاریزم» راه حل است! و یا «آیا جنگ برنده دارد؟»، «فکت ها» و حقایق زیادی بیان شده است، که «جنگ هیچگاه برنده ندارد.» وقتی گفته می شود، که «قتل یک انسان»، «قتل بشریت» شناخته شده است، پس این چه منطق است، که از «جنگ»، انتظار «پیروزی» داشت؟ حال اگر این اصل از جانب جوانب درگیر، که در بحران کشور ما سهمیم بوده اند، در نظر گرفته می شد، مردم ما حتماً با این چنین مصیبت ها خیلی کمتر روبرو شده، گزارش می دیده اند. ما درین قریب دو نیم دهه، شاهد حوادثی بوده ایم که پس از

قریب "شش سال" پدیدار شدن "دسته جدید جنگی" در تحت نام "حرکت طالبان"، در قلمرو افغانستان، این اقدام قدرت



President George W. Bush's address to a joint session of Congress following 9/11 - Sept. 20, 2001
(« رئیس جمهور جورج دبلیو بوش » در خطاب به جلسه مشترک کنگره، پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م)

"بزرگ" که به "اشغال افغانستان" منجر شد، عملی شده است. "قدرت بزرگ" و متحدان آن، با "مهر جنگ علیه تروریسم" در حقیقت در چهارچوب "جنگ های نیابتی" عمل کرده اند، که می توان به آن، نوع جدیدی از جنگ تعریف بخشید که در عمل پیاده شده است. در حالی که انسانهای بشر دوست در تمام جهان به این عقیده اند، که "جنگ

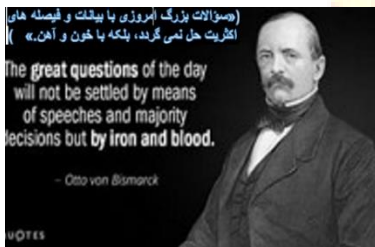
برنده" ندارد، اما مأموران این قدرت بزرگ که در قید تخیلات "پیروزی" و کسب "برتری" و تسلط کامل بر جهان غرق اند، نقشه ها و اعمال نا سالم و طرح های غیر علمی را نیز، وارد میدان عمل روزمره آنها، می سازند. هرگاه فقط عملکردهای "مأموران" و اشنگتن را در دو سال اخیر که با مأموریت شخصی با نام "خلیلزاد" به پیش برده شده است، در نظر بگیریم، خیلی سرگیج کننده و افتضاح آمیز نیز شناخته می شود، که ضرورت به احضار او در محاکمه عاجل "بین المللی" محسوس است. این سیاست در شرایط "ختم جنگ سرد" توسط همان یگانه قدرت، که جهان را از حالت "دو قطبی"، به "جهان یک قطبی" مبدل ساخت که پس از ختم جنگ دوم جهانی، قریب چهل سال عمر کرده است. این «جنگ» طوری ارزیابی شده می تواند، که در یک وضعیت متفاوت از "شرایط جنگ ویتنام" و هم متفاوت از مرحله اول بحران افغانستان، که "جنگ علیه قوای شوروی و حکومت تحت حمایت شوروی"، براه افتاده بود. وقتی به تاریخ یونان قدیم، که نخستین نمونه های دولت های شهری ثبت تاریخ شده است، نظر اندازیم که خود آنها قلمرو معین و قانون خاص خود را داشته اند، در یکی از جزائر در یک زمان، همان باشندگان، دو پادشاه تعیین کرده بودند، که به هر یک از آنها وظایف جداگانه کنترولی سپرده بودند. وقتی به گذشته بیست سال "اشغال امریکائی ها" و وابستگی، سران "حاکمیت وابسته" و مزدور، توجه کنیم، خیلی محتمل است، که "جان کیری" وزیر خارجه آنزمان و اشنگتن، در زمان "حکمرانی های انتخاباتی" و اختلافات ناشی از آن، "حکومت دوسره" "غنی" و "عبدالله" را بر حسب همان "مدل" تاریخی که اضافه از دونیم هزار سال پیش دیده شده است، هر دو را در حاکمیت دولت مقرر نموده باشد. عواقب آنرا مردم ما حال احساس می کنند. درین "جنگ"، که در مشابهت با "جنگ عراق" و یا در بحران "سوریه" و "یمن" به پیش برده شده است، همه کاره خود آنها بوده اند. طوری که در پایان تصویر به رنگ سرخ نیز می خوانید، رهبر آن قدرت بزرگ که تازه در یک «انتخابات»، پر مناقشه، سر رشته قدرت را در آن کشور («یگانه قدرت بزرگ جهان یک قطبی») در دست گرفته بود، درست ۹ روز بعد از حوادث ۱۱ «سپتامبر ۲۰۰۱م»، "رئیس جمهور جورج دبلیو بوش" در خطاب به جلسه مشترک کنگره، اعلان «جنگ با تروریسم» و «برای آزادی دوامدار» را پس از ۱۱ سپتامبر، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱م، بیان داشته است. یک روز قبل از امروز که مسبب انگیزه تحریر این مطلب برای این نویسنده، شده است، از منابع خبری شنیده شده است، که گویا کدام «سخنگوی» حکومت در واشنگتن، در خطاب به رهبری «طالبان» گفته باشد که: مگر "ما نمی گفتیم، که گرفتن از راه زور با تجرید و تحریم های جهانی مقابل خواهد شد؟" این چنین اظهار، که محتوای آن، مکرراً از زبان "زلمی خلیلزاد" نیز شنیده می شده است و در آنوقت هم کسی به آن گوش نمی داده است، مشابهت به آن دارد که می گویند، به یک "دیوانه گفتند، هوش کنی که جنگل را آتش نه زنی، دیوانه گفت خوب شد، که به یادم دادید." درینجا می تواند شک بوجود آید که ممکن "زلمی خلیلزاد" در پس پرده، عمداً می خواسته است، تا با شیوه خاص، به "طالبان" اشاره شده بتواند که چنین قدم ها را

بردارند، تا برای حل معضلات بعدی، "طالبان" مجبور شوند که به آنها، مراجعه کنند. وقتی درین ۱۰۰ روز دیده شده است، که رهبران طالب اصلاً شاید این آگهی لازم و کافی را نداشته باشند، تا درست درک کنند که مناسبات دولتی و روابط دولت ها، یعنی چه؟ اما باز هم برای کارمندان دولتی «ایالات متحده امریکا»، این چنین اظهارات کارکنان امریکائی، برای هر شنونده و خواننده، به عنوان یک تحفه، "خنده دو گانه" نقش ادا کند. برای این مأمور می توان گفت، که حین "اعلان جنگ بر ضد تروریسم" از جانب آن «رهبر» قدرت بزرگ شما، در همان لحظات آغازین، که آن اقدام را در پیش گرفته اند، در صف متحدان بین المللی "خود تان در همان بیست سال قبل هم چنان، باعث اختلاف نظر شده بود. همه معترضانی که حمله اشغالگرانه شما و متحدان تانرا از یک طرف مغایر "حقوق خلقها" می دانسته اند، از جانب دیگر برای رهبران تان می گفته اند، که "تروریسم" را نمی شود، با "جنگ جبهه بی" اردوهای منظم محو کرد. رهبر شما، دوام جنگ را ده سال پیشبینی کرد و متحد "انگلیسی" تان، "۵۰ سال" حدس می زده است. حال پس از بیست سال "لوی درستیز نظامی" شما مدعی می شود که گویا "جنگ شما با تروریسم" ختم نشده است. در عین حال "تروریسم را یک آیدیالوژی" تعریف می کند، آیا در بیست سال قبل هم رهبران تان، چنین تعریف از "تروریسم" داشته اند، و یا خیر؟ وقتی اگر تنها به منطق و استدلال مأمور تان، با نام «زلمی خلیل زاد» و حاصل کار او توجه لازم و دقت مبذول گردد، در کلتور و فرهنگ مردمان این سرزمین، او را در موقف مشابه با موقف «ملا نصرالدین» قرار داده است. «ملا نصرالدین، روزی می خواست، از یک باغ انگور دزدی کند. بنابراین طالع بد او و یا به علت عدم توجه لازم، دیده است که در همان لحظ، «باغبان» داخل باغ می شود. ملا فوراً طوری می نشیند که گویا مصروف «رفع حاجت» صحرائی، یعنی در فضای «آزاد» است. درین زمان هم «ملا نصرالدین» و هم «باغبان» منتظر بوده اند، که چه کسی از آنها، اول از تکلیف خلاص می شود. باغبان که عجله داشته است و می خواسته است، در باغ را به بندد، بر ملا صدا زده، می گوید، «چه می کنی؟» ملا فوراً به پا می ایستد و می گوید: «رفع حاجت». باغبان که بد گمان می شود، برای کنترل نزدیک او می رود و می بیند که در آنجا، فقط «سرگین خشک گاو» افتاده است. باغبان می گوید: «آخرین که سرگن خشک گاو است!» ملا به جواب می گوید: «تو برایم فرصت ندادی، تا مانند، انسان رفع حاجت کنم.» درین جهان یک قطبی، تمام اذهان عامه در سیاست، دولت امریکای شما، "شک" داشته اند، و می دانسته اند که حکومت شما، عساکر "منظم" را اشتباهاً، با "جنگی های گوریلائی" مقابل ساخته است. بگوئید که این "جنگی های گوریلائی" را کیها و از چه منبع تمویل، تجهیز و تسلیح می کرده اند؟ از رسوائی ها و ادعاهای «خروج» «بی مسؤلیت» و یا "با مسؤلیت" می گذریم. زیرا همه این چنین موضوعات، تحلیل عمیق و وسیع جداگانه افراد مسلکی را می طلبد. اما آنچه در پهلوی همه رویدادها صورت پذیرفته است، اینست که برای مردمان کشور ما، لحظه خاص شناخته شده می تواند. به عبارت دیگر موضوع اینست که در یک لحظه زمانی، بنابر اعلان یک "طرف عمده" جنگی های "گوریلائی"، با "تسخیر سریع"، کشور دست یافته و بالاخره، و بالاخره پایتخت کابل را هم، بدون جنگ تسخیر می کنند. حال صرفنظر از اینکه، آیا خود آنها، "جنگ را ختم شده" اعلان کرده اند، و یا "کارفرمایان آنها"، برای آنها گفته اند. به هر حالت، باز هم درین جنگ "نیابتی" یک حالت و وضعیت جدید رونما شده است، اما اینرا هم نه باید فراموش کنیم که وضعیت هم چنان بی ثبات است. چنانچه تا اکنون، برای هیچ یک عقل سالم، راه تفکر درست را هم، فراهم نمی سازد. مردم افغانستان، بخصوص که اکثریت "خاموش" آن، صدمات سنگین دیده اند، انتظار داشته می توانسته اند، که حال وقتی اگر "صدای فیر های وهمناک"

واقعاً خاموش گردیده باشد، باید "صدای صحبت و مذاکره" برای برقراری "صلح" شنیده شده بتواند. اما "خلیلزاد"، "نماینده" خاص شما که از یک طرف در تحت فشار مشهود روانی و "شرمساری تأریخی"، از یک طرف، حرف از "استعفاء" خودش را، از مأموریت اخیر خود به زبان می آورد، اما از جانب دیگر، با سبکسری و عادات فتنگری، و ادامه کینه توزی، "شایعات" بروز عنقریب "جنگ داخلی" دیگری را هم پخش می کند و به افراد شبکه های "جاسوسی" خودش، ممکن هدایت داده باشد، تا از "امکانات" در امریکا، استفاده نموده، بطور نمونه با ثبت رسمی "لابی" برای "پسر احمد شاه مسعود" در تحت نام "جبهه مقاومت" به هدف تبلیغات، دست کار شوند و به "سناتورهای" فضول آنکشور هم چنان شاید، اشاره کرده باشند که فعال می شوند و طوری که درین روزها شنیده شده است، به سازمان "ملل متحد" هدایت صادر می کنند که "حکومت امارت اسلامی" را به رسمیت، نه شناسند. این هم یک افتضاح و خجالتی دیگر. چنانچه می گویند، هر چه از حد بگذرد، رسوا شود. این سیاست ایالات متحده است؟ آیا کشورهای مستقل جهان، که درین سازمان عضویت دارند، خود عقل، قضاوت و اراده ندارند، که سیاست کشورهای خود آنها را پیاده کنند؟ هوشدار به رهبران "طالبان": حکومت کشورهای متمدن دنیا، در تصمیم های آنها، مانند شما خود مختار نیستند، که به مردم آنها و نظرات، حقوق و مکلفیت های آنان، قیمت قائل نباشند. بلکه برخلاف شما، در آنکشورها، قوانین نقش رهنمودی را ادا می کند. هر تصمیم آنها پس از انجام امور توسط کارشناسان و سنجش قوانین کشورهای آنها و رضایت مردمان شان، عملی می گردد. حال به آدرس "این سناتوران" امریکائی نیز می تواند سؤالی مطرح شود، که چه کسی از سازمان ملل متحد به اینها مراجعه کرده اند، تا به چنین فضول حرفی آنها، گوش داده شود؟ در وضعیت کنونی، باید فضای نو، بطور علمی بررسی شود. راه حل این نیست، که با ایجاد وحشت و نا امنی، این سر زمین را از باشندگان آن محروم و کشور را از دیگر اندیشان، تخلیه سازند. حال باید همه آنانی را که در جریان این سالها در "یوتوب" تبلیغ می کرده اند، خاموش شوند. صلح یک پروسه است، که به غمخور و کارشناس، و کار طاقت فرسا، نیازمند است. درین جا باز تأکید می گردد، که دوری از شرایط جنگ، باید، نوید اعمار مجدد و نوسازی را نیز با خود به ارمغان بیاورد. رهبران "طالبان" که "امارت اسلامی" می خواهند، این دولت چیز دیگری نیست غیر از یک "پادشاهی" خیالی، که ممکن شکل و محتوای آنرا که "هزار و چهار صد سال" قبل ممکن چنین حکومت در کدام جا وجود داشته بوده باشد، خود در ذهن پرورده باشند. امید است که بالاخره باید بیدار شوند و در شناخت حقایق زمان ما، تلاش ورزند. درینجا "سیکولاریزم" راه حل است. شعار متمدن اینست که یک اجتماعی باید فعال شود، که افراد آن اصل را "یکی برای همه و همه برای یکی" حفظ و صادقانه عمل کنند. معقول این می بود، که اگر اتباع کشور، کمتر متوجه "افراد" می شدند، بلکه بیشتر متوجه ماهیت و نتایج اعمال اجراء شده، توسط هر فرد و یا افراد متعدد می بودیم و به قول معروف فیلسوف نامدار قرن بیست، "کارل رایموند پوپر"، که گفته است: **"گذشته پیش چشمان ماست، که تغییر داده نمی توانیم."** در حقیقت اجراء کنندگان برنامه ها، هم چنان فقط جوابگو، در مورد اینکه چگونه اجراء کرده اند، شناخته شده می توانند، اما برای خود آنها، اگر زنده هم باشند قابل تغییر نیست. به عبارت دیگر، آنها هم چنان، در چنین وضعیتی قرار دارند که این عمل گذشته را که خود اگر یک زمان انجام داده باشند، باز هم تغییر داده نمی توانند. حال متوجه شده ایم، که مستقیماً پس از «فرار غنی»، «جنگیهای طالب» از نگاه نظامی، مدعی «تسلط» بر اوضاع کشور شده اند. هواداران و مخالفین "غنی" موضعگیریها و قضاوت های مختلف را ذهنی بیان می دارند. هواداران او که از او به عنوان "متفکر دوم" جهان ساخته اند، "فرار او را شاه کار"

مهر می زنند. مخالفین او را "خائن ملی" می دانند و با تدویر محاکم شخصی و "غیابی" حکم اعدام صادر می کنند. هیچ کسی حقایق پس پرده را نمی داند. اینکه "جنگی های طالب" چگونه و در چه مدت، و با چه قوت، و یا با چه "نیات" تحت حمایت "کیها" درین موقف قرار گرفته اند، موضوع "بررسی"، این مقاله، تعیین نشده است. اما تا اکنون، آنطوری که شرایط زمان ما، ایجاب می کند، مثنی سیاسی و اهداف مهم حکومت آنها را که "امارت اسلامی" می نامند، هم چنان بیان نداشته اند. پس کشورهای مستقل دنیا، که هر یک از خود قوانینی دارند، بر اساس کدام منطق، اعلان "برسمیت شناختن" این "دولت" جدید را، صادر کنند؟ از رهبری "امارت اسلامی" می تواند مطالبه صورت گیرد، که به سخنگویان خود توصیه کنند که از اظهارات غیر علمی و دور از حقیقت و منطق انسانی، فاصله بگیرند. وقتی تکرار شنیده می شود، که "برسمیت شناختن امارت اسلامی"، "حق مردم افغانستان" و یا فضولهای دیگر آنها، "امارت اسلامی" را "نماینده مردم افغانستان" می دانند، خیلی خجالت آور است. همه می دانند که درین کشور که یک حالت لحتوی رخ داده است، و هم اینکه این دسته جنگی مسلح، خود تسلط آنها را مدعی اند. در کجا کدام رأی مردم خواسته شده است، تا مردم جهان بدانند که این "حاکمیت" را مردم انتخاب کرده باشند؟ آنها بر مبنای سیاست گذشته و اعمال فعلی رهبران و فعالین "امارت اسلامی"، بدون تردید خطر احساس می کنند که اگر برسمیت شناخته شود، ممکن زمینه "برقراری" بدترین رژیم "توتالیتر ضد انسانیت" سهلتر و سریعتر فراهم شود. حال باید هر یک از رهبران این "مدعیان قدرت"، در فکر نو فعال شوند و با نیات نیک عمل کنند. باید بدانند که در افغانستان غیر از "ذبیح الله ها"، "قاری خوستی ها" و "جنرال مبین ها" و غیره مبلغین افراطیت، انسانهای دیگری هم ممکن درین کشور وجود داشته باشند، که به وطن و مردم آمادگی خدمت دارند. تنها با کلمات "اعلان عفو عمومی" نمی توان اعتماد مردم را جلب کرد. آیا اعلان عفو عمومی در رابطه با مجرمان صورت گرفته است و یا اینکه کسانی را هم خودتان در صف عفو شدگان یاد می کنید، که در طول عمر، عمل جرمی نداشته اند، این چه منطق است؟ شما خود در وقت "غلبه"، همه حق را از خود دانسته اید، بر طبق میل تان اگر خوش خو بودید، به دیگران هم ممکن، سخاوت حق را پس از تصفیه توسط "چلو صاف" تان از خود تبارز دهید. واه واه. این است، "مسلمانی"؟ عدالت در تمام ادیان تعریف مشابه و واحد دارد. با جلوگیری از تفصیل بیحد، درین مطلب، جوانب چندی از مسائل کشور و اجتماع ما را بطور مختصر بعد از حوادث ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱م از نظر می گذرانیم. لازم است، تا نقش سیاسی هر یک از این «مستخدمین» و مأموران اجیر وابسته را که در تحت نفوذ حقیقی مناسبات "بین المللی" عمل می کنند و در بازی های همان قدرت های بزرگ، به حیث اجیران جنگ "نیابتی" که دائماً در تحت نفوذ حقیقی قدرتهای بزرگ، در "توازن قوای بین المللی" قرار دارند، از نظر دور نداشته باشیم. در چنین شرایط باید، این جرعه حقیقت تلخ را هم چشید که پس از "ختم جنگ دوم" جهانی و تولید سلاحهای "کشتار جمعی"، که در یک مدت معین، "جهان" را، یک "جهان دو قطبی" می شناخته اند، تکنالوژی جدید "جنگی"، ماهیت "جنگهای قدیمی" را تغییر کلی بخشیده است. آن قدرتهای بزرگ اند، که «جنگ های نیابتی» را در عقب "ملتهای" دیگر، به قیمت خون آنها، به پیش می برند. از دیر زمانی است، که عوافریبان در سیاست به زبان می آورند، که "جنگ برنده ندارد." و یا "جنگ راه حل نیست" و غیره و غیره، اما "جنگ" را باز هم، همین ها به پیش می برند. این گفتارهای متناقض را، چه کسی می تواند پخش کند؟ میدیها در اختیار کیست؟ آنچه در تحت نام "سیاسی"، به زبان می آورند، امتیاز را بر معیار همان ظرفیتهای جنگی و سلاح تهدید کننده، می طلبند. درین روزها، یکی از "جهادیون" مدعی شده است، که گویا، عدالت را "گلوله نفع" و

برقرار می کند. اینرا هم چنان می دانیم، که تا نزدیک به آغاز نیمه دوم قرن بیست، تقریباً تمام قوانین را در مناسبات بین المللی، "دیکتاتورها"، فورمولبندی کرده اند. ۷ اکتوبر ۲۰۰۱م، مصادف با آغاز همان «جنگی» است، که رئیس جمهور «جورج دبلیو بوش»، در برابر اعضای «کنگرس» ایالات متحده، قریب دو هفته قبل از آن، اعلان داشته است. تصویری را که می بینید، در حقیقت ابلاغ "اقدام عملیات" نظامی ایالات متحده و متحدان آنها، یعنی آغاز "جنگ علیه تروریسم" از خاک افغانستان، ثبت تاریخ شده است. درین "جنگ"، ایالات متحده، نه تنها متحدان بین المللی خود را درین اقدام، با خود داشته است، بلکه بسیاری ها را هم چنان در تحت فشار چنین اختطاریه که: "هر کسی که با ما نیست، با دشمن است"، نیز مجبور ساخته و بدینترتیب، صفوف جنگی های خود را تقویت بخشیده اند. در عین حال در داخل کشور افغانستان نیز، "مهره ها" و "گروپهائی" را، درین هدف تعیین نموده بودند. عمده ترین ن گروپها، در تحت نام "اتحاد شمال" یاد شده است. اما اگر به حساب "اشخاص" هم توجه شود، که برخلاف تصورات سطحی، "انتصاب حامد کرزی" نیز به مشوره مأموران امنیتی دور و پیش "زلمی خلیل زاد" نیز، قابل توجه است، که ازین شخص در چه جهت استفاده شده است و خود او و فامیلش هم، ازین فرصت و امکان چه منفعت برده و چه ضررهائی را هم، به مردم کشور ما رسانیده است. برای جلب توجه رهبران طالب و همه مسئولین، این نویسنده تأکید می ورزد که در ارزیابی ها و برداشتهای سیاسی، شرایط زمان را در نظر داشته باشند. طوری که در بالا ذکر شده است، که "جورج دبلیو بوش" در شرایطی، تحت نام "جنگ با تروریسم" به "اشغال" افغانستان و به این "ماجرای" متوسل شده است، که شرایط زمانی، با تحلیل "هنا آرنه" مطابقت داشته است، و می گفته است، که نظامیان قدرتهای بزرگ رقیب، حتی در زمان "جنگ ویتنام" در فکر، ماشین های "جنگی" خودکار، یا "رباط" بوده اند که درین "جنگ" قوای "سینتکوم" از "درون" و یا "طیارات" بدون پیلوت کار گرفته اند. بناءً وقتی نظرات سیاسیون را در مراحل مختلف



تاریخ بررسی می کنیم، باید این وضعیت "تکنالوژی" جنگی را هم در نظر بگیریم. درینجا به این برداشت، شخصیت بزرگ سیاسی - دولتی آلمان، "اوتو فن بیسمارک" (متولد: اول اپریل ۱۸۱۵م، وفات: ۳۰ جولای ۱۸۹۸م) توجه کنید! این برداشت او در آنزمان، کاملاً با واقعیت ها مطابقت داشته است، اما، نه امروز. افرطیون چپ و راست، با نقش «مستخدم» در جنگ «نیابتی» مغرور نباشند. دستگاهی که «خلیل زاد» نیز در آن، کار می کند، اگر هر وقت بخواهد، اسناد تقرر و حتی استحقاقیه های معاشات آنها را، چه پس باشد و چه پیش افشاء خواهند کرد.

پایان



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید